

نظریه آزادی لاک

نوشته سیدعلی محمودی



تعریف آزادی

در نظر لاک این امری بدیهی است که انسان در خود قدرت آغاز کردن یا انجام دادن اعمال یا حرکات یا عکس آنها را در ذهن یا بدن دارد. قدرتی که بواسطه آن ذهن تصمیم می‌گیرد ایده‌ای را در نظر آورد یا هر قسمت از بدن خود را حرکت دهد یا عکس آن را انجام دهد، لاک اراده (will) می‌نامد. او اعمال اراده، در انجام یا امتناع از انجام هر عمل خاص را، قوه اراده (volition) می‌نامد.^۱

در ارائه تعریف آزادی، لاک در رساله‌ای در باب ادراک بشری مدعی است: «تا آنجا که انسان قدرت فکر کردن یا فکر نکردن، بر اساس ترجیح یا هدایت ذهن خود را دارا است، تا آن حد انسان آزاد است.»^۲

از اینرو انجام یا امتناع از انجام عملی بر حسب تصمیم ذهن، به اعتقاد لاک، نشانگر آن است که «ایده آزادی ایده قدرت است». آنگامیکه یک عامل، قدرت تصمیم‌گیری یا ترجیح دادن کاری بر کار دیگر یا عکس آنها را بر اساس قوه اراده خویش نداشته باشد، این عامل در آزادی بسر نمی‌برد؛ بلکه تحت سلطه ضرورت (necessity) است. براین اساس، هنگامیکه فکر، قوه اراده و اراده در کار نیست، آزادی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ اما وجود فکر، قوه اراده و اراده بدون آزادی، امکان پذیر می‌باشد.^۳

برای درک بهتر تفاوت میان «آزادی» و «ضرورت»، می‌توان توپ تنیس را شاهد مثال آورد. هیچکس ادعا نمی‌کند که توپ تنیس یک عامل آزاد است، هرچند با ضربه راکت به حرکت درآید یا در حالت سکون قرار گیرد؛ زیرا تصور اینکه توپ تنیس فکر می‌کند،

بی معنی است. در نتیجه، این توپ، قوه اراده یا ترجیح در حرکت یا توقف ندارد. بنابراین، توپ تنیس آزاد نیست و نمی تواند به عنوان یک عامل آزاد نامیده شود. تمام حرکت و سکون آن، تابع مفهوم «ضرورت» است. همینگونه فردی که در حال حرکت روی پلی است و با شکستن پل در آب می افتد، یک عامل آزاد نیست. هرچند این فرد دارای قوه اراده است و ترجیح می دهد در آب نیفتد، با این همه امتناع از این حرکت، در قدرت او نیست و از قوه اراده او سرچشمه نمی گیرد؛ بنابراین او آزاد نیست.^۵

وقتی که فرد دارای قوه اراده درمی یابد که «شروع یا تداوم یک عمل با ترجیح دادن ذهن او متناقض است» این عمل، اجبار (compulsion) نامیده می شود. هنگامیکه امتناع یا پایان دادن به هر عملی با قوه اراده فرد متناقض باشد، آنرا منع یا خودداری (restraint) می نامند.^۶

در ارتباط با آزادی اراده، بنظر لاک این پرسش که آیا اراده فرد آزاد است، «نامناسب» و «بی معنی» می باشد. شبیه آنست که پرسیده شود «آیا خواب فرد سریع و چابک است یا فضیلت او چهارگوش است»^۷ در واقع، براساس تعریف لاک از آزادی که عبارتست از قدرت انجام یا امتناع از انجام کار بر حسب تصمیم ذهن، قدرت فقط به «عوامل» تعلق دارد. بنابراین، نسبت دادن یا تبدیل قدرت به اراده که خود قدرت است، بی معنی است.

به نظر لاک، اصطلاحاتی از قبیل هدایت، انتخاب، ترجیح و مانند اینها، به روشنی به معنی قوه اراده نیست. اصطلاح اراده به نظر لاک نقش معنی داری در ارتباط با اعمال فرد ایفا می کند. در مثل، هرچند در بیان عمل قوه اراده، «ترجیح» بهترین عنوان بنظر می رسد، بنحو قاطع و مطلق چنین نیست. زیرا چنانکه لاک بیان می دارد، هرچند انسان ترجیح می دهد پرواز کند تا اینکه راه برود، با اینحال «چه کسی می تواند بگوید او این کار را اراده می کند؟... و اراده و قوه انجام این کار چیست؟»^۸ این قوه به نظر لاک چیزی بیش از قدرت نیست: قدرت ذهن جهت اخذ تصمیم در انجام یا امتناع از انجام، استمرار یا توقف اعمال. «پس، اراده چیزی جز قدرت یا توانائی نیست»^۹ بنابراین، از یکسو اراده چیزی جز قدرت یا توانائی نیست و از سوی دیگر آزادی، قدرت یا توانائی دیگر است. اکنون این پرسش که «آیا اراده، آزادی دارد، مانند آن است که پرسیده شود آیا قدرت دارای قدرت دیگر است، توانائی دارای توانائی دیگر است.»^{۱۱} چنین پرسشی به نظر لاک، بی معنی تر از آن است که بر

سر آن مناقشه گردد یا بدان پاسخ داده شود. در واقع، این قدرت نیست که موجب قدرت دیگر می‌شود، این ذهن است که قدرت‌ها را هدایت و اعمال می‌کند؛ این انسان است که دارای قدرت است و می‌تواند عملی را انجام بدهد یا ندهد: «قدرت‌ها، روابط هستند نه عوامل.»^{۱۱} پس اراده، قدرت است. آزادی، قدرت است. اینکه گفته شود اراده، «آزادی» دارد، بدین معنی است که بگوئیم قدرت دارای قدرت است - که گفته‌ای بی‌معنی است. این «عامل» است که دارای قدرت یا توانائی در انجام یا عدم انجام اعمال است. این عامل دارای آزادی است، مادام که دارای قدرت انجام یا عدم انجام براساس تصمیم ذهن خویش باشد. از آنجاکه به نظر لاک انسان نمی‌تواند از اراده کردن خودداری کند، دارای آزادی اعمال اراده یا عدم اعمال آن نیست. آزادی عبارتست از قدرت انجام یا امتناع از انجام عمل. در مثل فردی که روی زمین می‌نشیند، دارای آزادی است؛ زیرا اگر اراده کند می‌تواند برخیزد و قدم بزند. لیکن اگر فردی که در جایی نشسته است، قدرت حرکت دادن خود را نداشته باشد، دارای آزادی نیست.^{۱۲} لاک این موضوع را نیز در نظر می‌گیرد که آزادی نه از ترجیح بلکه از قوه اراده ناشی می‌شود. لاک می‌نویسد: «فردی که بر پرتگاهی در کنار دریا ایستاده است، آزاد است که بیست یارد بسمت دریا به پائین بپرد، نه به دلیل آنکه قدرت انجام عکس این عمل را دارد که به معنی پرش به مقدار بیست یارد به سوی بالا است، (زیرا او نمی‌تواند چنین کند)؛ لیکن او، بنابراین، آزاد است بدین جهت که قدرت پرش یا عدم پرش را دارا است.»^{۱۳} براین اساس، اگر فرد ترجیح بدهد بیست یارد بسوی بالا بپرد، دارای آزادی نیست، زیرا او چنین قدرتی را ندارد. لیکن برحسب قدرت خویش، آزاد است بنحو ارادی پرش کند یا نکند.

لاک قائل به امتیاز میان اراده (will) و میل (desire) می‌باشد؛ مفاهیمی که ممکن است با یکدیگر خلط شوند. برای درک بحث لاک در این زمینه، فردی را در نظر بگیرید که از بیماری قند رنج می‌برد. تصور کنید مقداری شیرینی در برابر او قرار دارد. با نگاه کردن به شیرینی، او از یکسو بیماری خود و تمایل به خلاصی از آنرا به یاد می‌آورد. از سوی دیگر، درک می‌کند که خوردن شیرینی او را در موقعیت خطرناکی قرار می‌دهد. براین اساس، اراده او تصمیم می‌گیرد چیزی که برای او کشنده است نخورد. لذا اراده و میل دو عمل متفاوت ذهن می‌باشد: «اراده که عبارت از قدرت «قوه اراده» است، به غایت از میل قابل تمیز و تشخیص است.»^{۱۴}

در پاسخ به این پرسش که با توجه به عمل انسان، چه چیزی دربارهٔ اراده تصمیم می‌گیرد، لاک «خیر بزرگتر»^{۱۵} را انکار می‌کند، لیکن به تأیید میل یا پریشانی (uneasiness) می‌پردازد. لاک پریشانی را اینگونه تعریف می‌کند: «کلیهٔ دردهای بدن از هر قسم و ناآرامی ذهن».^{۱۶}

به نظر لاک، ارادهٔ انسان توسط پریشانی محدود می‌شود. خداوند به مثابه خالق خردمند ما، پریشانی امیال طبیعی مانند گرسنگی و تشنگی و مانند اینها را در انسان جای داده است با این امیال طبیعی، در نگهداری و تداوم انواع، در خصوص ارادهٔ او تصمیم‌گیری کند.^{۱۷} پریشانی با تحدید ارادهٔ انسان، او را قادر می‌سازد تا از بدبختی اجتناب کند که نهایت درد است و بر خرسندی نایل شود که نهایت لذت است.

تا اینجا تعریف لاک را از آزادی دانستیم: قدرت فکرکردن یا نکردن، حرکت کردن یا نکردن برحسب تصمیم ذهن انسان. اکنون به بحث دربارهٔ جوهر تلقی لاک از آزادی می‌پردازیم که به نظر صاحب این قلم بر پایهٔ تفسیری عقلانی بنا شده است.

عقلانیت آزادی

بر پایه تعریف لاک از آزادی، انسان تا آنجا که دارای قدرت انجام یا عدم انجام اعمال طبق تصمیم ذهن خویش است، دارای آزادی است. با ارائه چنین تعریفی از آزادی، لاک آزادی را در تفکر جستجو می‌کند. آزاد بودن یعنی توانائی در اندیشیدن. آزادی در این گستره، از ادراک ناشی می‌شود، از فعالیتی عقلانی که موجودی عقلانی یعنی انسان بر آن توانائی دارد. انسان بهره‌ور از این استعداد - یعنی قوه ذهنی - راه حل معضلات خویش را از خرد خویش طلب می‌کند. قوه عقلانی او سرچشمه‌ای است که از آن، تصمیمات و حل مشکلات او سرچشمه می‌گیرد. در واقع در حوزه فلسفه لاک، انسان به عنوان موجودی فرض می‌شود که تا آن حد توانا است که به داوری پردازد و در حل و فصل مسائل خود به تصمیمات عقلانی دست یازد.^{۱۸} آزادی در نگاه لاک بیش از یک قدرت عقلانی نیست که بواسطه آن ذهن تصمیم‌گیری می‌کند و مقرر می‌دارد که داوری خرد بایستی اعمال بشود یا نشود. یک عامل آزاد، آن نیست که کاری را انجام می‌دهد یا از انجام آن امتناع می‌کند، بلکه آن است که براساس تصمیم ذهن خویش، آن کار را انجام می‌دهد یا آنرا می‌نهد.

به اعتقاد لاک، «آزادی» و «ادراک» قویاً به یکدیگر پیوسته‌اند. او می‌گوید: «بدون آزادی، ادراک راه به مقصود نخواهد برد: و بدون ادراک، آزادی (اگر بتواند باشد) هیچ معنی نخواهد داشت.»^{۱۹}

لاک به خوبی آگاه است که اگر ادراکات و تمامی فعالیت‌های عقلانی به آزادی نیانجامد، کلیه تلاش‌ها بیهوده خواهد بود. هیچیک از اعمال یک موجود عقلانی، اگر آزادی را در نهایت در پی نداشته باشد، راه به جایی نخواهد برد. ادراک، از سوی دیگر، شرط لازم برای نیل به آزادی است. در واقع، آزادی زائیده قدرت تصمیم‌گیری انسان است؛ یعنی تأمل عقلانی و درک بشری او.

مسلماً در حوزه فلسفه لاک، انسان با خرد و تفکر خود به خود وانهاده و، رها نمی‌شود. انسان معتقد است که از یکسو مملوک و جلوه مهارت و استادی خداوند است و از سوی دیگر، آزاد و خردمند آفریده شده است. براین اساس، انسان قدم به عرصه گیتی نهاده است تا از قانون طبیعی که قانون خداوند است اطاعت کند. حقوق و امتیاز خاصی که از آن

بهره‌ور می‌شود، حقوق طبیعی است. با اینحال، هیچیک از این عوامل، او را از فعالیت‌های عقلانی، تصمیم‌گیری، ترجیح دادن کاری نسبت به کار دیگر و داوری، معاف نمی‌دارد. انسان در عرصه زندگی خویش، مجبور است تصمیم بگیرد، مسائل خود را حل کند و طرح زندگی خود را ترسیم نماید. بر این منوال، انسان در واقع آزادی را متحقق می‌کند و از حقوق طبیعی شامل آزادی بهره‌مند می‌شود. بنابراین، به صراحت می‌توان گفت معنی آزادی درگرو ادراک است؛ یعنی، آزادی بر شاخسار تکاپوی عقلانی بشر نشو و نما می‌کند.

به اعتقاد لاک، تا انسان به «درجه‌ای از خرد»^{۲۱} نایل نشود و قانون را نشناسد و نیاموزد که چگونه «در چارچوب قواعد آن»^{۲۱}، زندگی کند، توانائی آزاد بودن را ندارد. او باید از فرمان خرد خویش بهره‌گیرد تا بتواند اراده خود را در حیطه عقلانیت محدود کند. اگر انسان از پیروی داوری خرد غفلت ورزد، «تحت تصمیم و دولت دیگران»^{۲۲} درخواهد آمد. شأن او سرانجام در حد نوزادی خواهد بود که توانائی اخذ تصمیمات عقلانی و داوری بر سبیل دلیل و خرد را نخواهد داشت. انسان براساس بهره‌مندی از خرد، آزادی بر حسب اراده خویش فعلیت می‌بخشد. در واقع، سلطنت خرد، دراینکه «انسان تاچه حد نسبت به آزادی اراده خویش، به حال خود رها شده»^{۲۳}، داوری و تصمیم‌گیری می‌کند. زیرا فردی که به مقام خردمندی نائل نشده، تا این مقام دلیل و راهبر او باشد، آزادی نامحدود، او را در بهره‌وری از آزادی مساعدت نخواهد کرد. اینکه خیال کنیم انسان بدون توانائی در فهم و ادراک، تصمیم‌گیری و داوری عقلانی، قادر به دستیابی به آزادی و بهره‌مندی از امتیازات آن است، چیزی جز خام‌طبعی نخواهد بود. برعکس، این به معنی «انداختن [انسان] در میان جانوران و رهاکردن او در وضعیت تیره‌بختی و بیچارگی و تا حد امکان تنزل مرتبت او همانند بهائم است»^{۲۴}.

از این رو، طبق فلسفه لاک، ما در پرتو خرد به آزادی می‌رسیم. خرد ما قوه‌ای به ما عطا می‌کند که بواسطه آن تصمیم می‌گیریم کاری را انجام دهیم یا از انجام آن امتناع کنیم؛ یعنی آزادی خویش را تحقق بخشیم. آزادی، اما، بایستی برای مقاصد معنی‌دار به کار رود. هدف دستیابی به آزادی، درآغوش کشیدن سعادت ابدی است. خداوند ما را بدون دلایل و مقاصد نیافریده است. التزام نسبت به قوانین و فرامین خداوند، آزادی ما را تحدید می‌کند، بگونه‌ای که رهسپاری به رستگاری ارواح و سرور ابدی حاصل گردد. ریموند پولین در مقاله

فاضله‌اش، رابطه میان آزادی و هدف آزادی را اینگونه بیان می‌کند: «در واقع آزادی ما ... آزادی موجوداتی است که دارای توانائی عقلانی هستند، در جهانی که بدانگونه سازمان یافته است که با قدرت خرد و آزادی عطا شده به ما از سوی خداوند، توانائی به انجام رساندن وظیفه‌ای پر معنی را داریم؛ توانائی التزام نسبت به سرور ابدی را که انگیزه آفرینش ما است و اصل حیات دنیوی ما.»^{۲۵}

راقم این سطور مایل است در اینجا به اشاره بگوید که نظریه عقلانی یا فلسفی لاک در باب آزادی، از یکسو با تئوری معرفت شناسی او در رساله در باب ادراک بشری تشریح شده پیوند دارد و از سوی دیگر با فلسفه سیاسی او مرتبط است. تا کنون کوشیده‌ام مفهوم لاک را در ارتباط با فلسفه محض وی، با رعایت اختصار تشریح و تبیین کنم. در بخش‌های بعدی این فصل، بویژه در رابطه با حق انقلاب، نظریه آزادی لاک را به عنوان مفهومی عقلانی در حوزه فلسفه سیاسی او، مورد بحث قرار خواهم داد.

آزادی طبیعی

به نظر لاک، وضع طبیعی وضعیت آزادی کامل است که در آن انسان‌ها بر پایه خرد و بنابراین قانون طبیعی با یکدیگر زندگی می‌کنند. لاک این تعریف را از آزادی طبیعی ارائه می‌دهد: «آزادی طبیعی انسان عبارت است از آزاد بودن از هرگونه قدرت برتر بر روی زمین و قراردادن داشتن تحت اراده یا سلطه [قوة] قانونگذار بشری، بلکه فقط در اختیار داشتن قانون طبیعی برای اداره کردن خود.»^{۲۶} بر پایه این تعریف، در وضع طبیعی، انسانها تحت هیچگونه قدرت موضوعه و سیاسی که بر آنان حکومت کند، قرار ندارند. افزون بر این، در این وضعیت، هیچگونه قدرت قضائی یافت نمی‌شود که اختلافات و منازعات مردمان را بازسنجی کند و درباره آنها تصمیم بگیرد. هرکس قدرت خویش را در چنگ دارد و آزاد است که در مورد خود و دیگران داورى کند. هرگاه نزاعی به سر دارائی و اشخاص درگیرد، مردمان آزادانه در هر مورد اقدام کنند و دست به صدور احکام بزنند و مجازات‌های لازم را اعمال کنند. در واقع، قوه‌های قضائیه و اجرائیه در هرکس یافت می‌شود. در چنین وضعیتی، انسان آزاد است که بر پایه قانون اساسی طبیعی از خود حفاظت کند. اگر فردی دریابد که در

خطر تهاجم دیگری است یا ردپای خصومتی را علیه خود بیابد، براو است که از زندگی خویش دفاع کند. این راهبری خرد است که او مجبور است از خود حفاظت کند و هر آنچه از زور و خشونت در اختیار دارد به کار گیرد تا امنیت و سلامت خود را تضمین کند. او ممکن است مهاجمان را بکشد «به همان دلیل که گرگ و شیر را به قتل می‌رساند».^{۲۷} زیرا او بایستی بر حفاظت از زندگی و اموال خویش، بر سبیل راهبری خرد، اهتمام کند.

انسان تا چه حد حق دارد در باب صیانت نفس، قانون طبیعی را به اجرا درآورد؟ حق اجرای قانون طبیعی برای تنبیه متجاوزان به این قانون به هر فرد سپرده شده است، تا آن حد که موجب بازداشتن متجاوزان از نقض قانون طبیعی شود. به بیان دیگر، اجرای قانون طبیعی دلالت بر این معنی می‌کند که انسان در محدوده صیانت از بیگناه و جلوگیری از متخلف، آزاد است.^{۲۸}

آزادی طبیعی که مقرر می‌دارد مردمان بطور متقابل از حق مجازات متجاوزان و خاطیان برخوردار هستند، از دیدگاه لاک، بر پایه ای نظری تبیین می‌شود که وضع طبیعی وضعیت برابری است. براین اساس، مردمان بطور متقابل آزادند که قدرت خویش را اعمال کنند و در عرصه‌ای که از طبیعت اخذ شده است، از آزادی بهره‌مند شوند. هرچند وضع طبیعی وضعیت برابری است، بااین همه به معنی «همه نوع برابری»^{۲۹} نیست. لاک می‌گوید: «سن و سال یا فضیلت ممکن است به انسان برتری درخور ببخشد: برتری نقش‌ها و شایستگی، ممکن است دیگران را بالاتر از سطح عموم جا دهد...»^{۳۰} بااین حال، تمامی این نابرابری‌ها، با آن برابری که مردمان هریک نسبت به دیگری در رابطه با حیطه خویش دارند، دمساز می‌باشد. آنان، به عقیده لاک، دارای حق مساوی نسبت به آزادی طبیعی هستند، «بدون اینکه تابعیت اراده یا اقتدار احدی را بپذیرند».^{۳۱}

وضع طبیعی که در آن مردمان از آزادی طبیعی متمتع می‌شوند، وضعیت هرج و مرج نیست. مردمان در این وضع «آزادی غیرقابل نظارت»^{۳۲} دارند تا از زندگی و اموال خویش نگاهداری کنند. آنان، بااین همه، آزاد نیستند که یکدیگر را نابود کنند یا اموال و دارائی خود را تلف نمایند. وضع طبیعی، تحت حکومت قانون طبیعی قرار دارد که در آن مردمان ملتزم به نرساندن آسیب به «زندگی، سلامت، آزادی و اموال یکدیگر هستند».^{۳۳} آنان باید بدانند که همگی «جلوه» مهارت و استادی یک قادر مطلق و سازنده خردمند لایتناهی هستند؛

براساس فرمان و برحسب کارگزاری او به دنیا گسیل شده‌اند؛ آنان مملوک و جلوه مهارت و استادی او هستند؛ خلق شده‌اند تا در طول فرح و انبساط او تداوم یابند و نه دیگری.^{۳۴} تبیین لاک از قانون طبیعی و آزادی طبیعی آن است که آزادی طبیعی انسان بواسطه اراده و قانون خداوند تحدید می‌شود و برآن استوار می‌باشد. از اینرو، وضع طبیعی وضعیت هرج و مرج نیست، بلکه وضعیتی است که در آن مردمان نسبت به قانون طبیعی مسئولیت دارند. اینکه چرا آنان در برابر قانون طبیعی دارای مسئولیت هستند، بدان جهت است که در برابر خداوند به مثابه آفریننده و قانونگذار، مسئولند. برپایه این نظر، برداشت راقم این سطور آن است که وضع طبیعی وضعیت مسئولیت و تعهد است. افزون بر این، آزادی طبیعی دلالت بر آزاد بودن از قانون، خرد، خداوند و تعهد نسبت به او، اراده و نظم او نمی‌کند. در وضع طبیعی، هم اقتدار (authority) وجود دارد و هم ندارد. اقتدار در وضع طبیعی از قدرت خداوند به عنوان آفریننده و قانونگذار و از تصدیق مردمان و وظایف آنان در برابر خداوند، سرچشمه می‌گیرد. در وضع طبیعی اقتدار وجود ندارد، زیرا در این وضعیت، قدرت سیاسی، سازمان دولتی و نظارت مدنی وجود ندارد.

به جای تعهد سیاسی، در وضع طبیعی می‌توان تعهد طبیعی را مشاهده کرد که آزادی طبیعی مردمان را تحدید می‌کند. در واقع در شرایط طبیعی، مردمان متعهد به اطاعت از قانون طبیعی هستند. آنان باید (اخلاقاً موظفند) این قانون را بپذیرند، زیرا قانون خداوند است. چکیده سخن آنست که، مردمان به عنوان مملوک خداوند باید بخاطر داشته باشند که گرچه از آزادی طبیعی برخوردار هستند، با این همه آنان از این حق، در وضعیتی که بواسطه قوانین الهی، التزام الهی و خرد محدود شده است، بهره‌مند می‌شوند.

آزادی سیاسی

در وضع طبیعی که مردمان از آزادی طبیعی سود می‌جویند، ثبات کافی وجود ندارد که برای همیشه آنان را در صلح و امنیت نگاهدارد. لاک به ما می‌گوید که این وضعیت برای مردمان «بسیار بی‌ثبات»، «بسیار نامطمئن» و «بسیار ناامن»^{۳۵} است تا اینکه در آن زیست کنند و از حقوق خویش بویژه آزادی طبیعی برخوردار شوند. برای اجتناب از مخاطرات وضع

جنگی و رهایی از ناراحتی‌های وضع طبیعی، مردمان در تأسیس جامعه سیاسی با یکدیگر توافق می‌کنند. هر فرد که در جامعه سیاسی وارد و با آن متحد می‌شود، جهت دستیابی به این هدف، از قدرت اجرا و اعمال قانون طبیعی صرف‌نظر می‌کند. او این مهم را به جامعه مدنی می‌سپارد. او دیگر پادشاه خود نیست که در زمینه قانون طبیعی، براساس تشخیص خود داوری کند و آنرا به اجرا درآورد. باری، مردمان به قدرت سیاسی اختیار می‌دهند که «آن‌گونه که خیر عمومی جامعه اقتضا می‌کند»^{۳۶}، برای آنان قانون وضع کند. با برپائی داور عمومی بر عرصه زمین همراه با اقتدار تصمیم‌گیری در مورد کلیه شکایات و منازعات، مردمان، کشور (و دولت مشترک‌المنافع / common-wealth) را تأسیس می‌کنند. لاک می‌گوید: «کشور بنظر من عبارت از جامعه‌ای متشکل از مردمان است که فقط برای تحصیل، نگرهبانی و ارتقاء منافع مدنی آنان برپاگردیده است. منافع مدنی را من حیات، آزادی، سلامتی، دارائی و راحتی بدن و هم چنین تملک اشیاء خارجی مانند پول، سرزمین، خانه و وسائل زندگی و مانند اینها می‌دانم.»^{۳۷} براین اساس، هدف اصلی استقرار جامعه سیاسی و قبول التزام نسبت بدان، صیانت دارائی مردمان یعنی زندگی، آزادی و اموال آنان است. آشکار است که برحسب این هنجار، لاک آزادی را به عنوان هدف اصلی تشکل جامعه سیاسی به حساب می‌آورد.

به اعتقاد لاک، آزادبودن در جامعه سیاسی، قرار داشتن تحت قوه مقننه است که بواسطه رضایت مردمان در کشور استقرار یافته است. براین اساس، فرض می‌شود که انسان «تحت سلطه اراده یا محدودیت هیچ قانونی»^{۳۸} قرار ندارد، مگر آنچه قوه مقننه هماهنگ با قرارداد و اعتماد مردمان، مقرر می‌دارد. برپایه این نظر، لاک، سِر رابرت فیلمر را برای تعریفی که از آزادی کرده است، به باد انتقاد می‌گیرد. فیلمر در تعریف آزادی می‌گوید: «آزادی برای هرکس که آنچه خوش دارد انجام دهد؛ آن‌گونه که خشنود است زندگی کند و توسط هیچ قانونی مقید نشود.»^{۳۹} لاک به روشنی از تعریف فیلمر که برپایه یک تلقی هرج و مرج طلبانه استوار است، ناخشنود است. چنین تعریفی، بگونه‌ای صریح و بی‌پرده، با فلسفه لاک خاصه فلسفه سیاسی او در تعارضی جدی قرار دارد. زیرا چنانکه سابقاً اشارت رفت، آزادی انسان در محدوده قانون طبیعی و وظیفه او در برابر خداوند، به رسمیت شناخته می‌شود. افزون براین، آزادی در چارچوب سلطه قوای مقننه و مجریه تحدید می‌شود که به

سبب رضایت مردمان در جامعه سیاسی تشکل یافته است. در ارتباط با جامعه سیاسی، آنچه برای لاک به عنوان آزادی قابل درک و توجیه است، همانا «آزادی انسان ظل حکومت»^{۴۰} می‌باشد. این آزادی، به معنی آزادی بی حد و حصر نیست که هرکس هرکاری را می‌پسندد و آرزو می‌کند انجام دهد؛ بلکه آزادی‌ای است که توسط قواعد دولت - یعنی قوه مقننه - تحدید شده است.

با استقرار در جامعه سیاسی، مردمان دوکار اصلی انجام می‌دهند. اولاً، آنان قدرتی را که بواسطه آن، خود و دیگر انسانها را حفاظت و صیانت می‌کردند از دست می‌دهند؛ همینطور قدرت قضاوت در مورد خطاکاران و متجاوزان و مجازات آنان را. ثانیاً، مردمان مقررات جامعه را که توسط حکومتی ساخته دست بشر وضع شده، لیکن طبق قانون طبیعی است، می‌پذیرند.

معرفت نسبت به سه گونه قانون که لاک در آثار خود طرح کرده است، برای بحث پیرامون آراء لاک در باب آزادی، سودمند خواهد بود. در رساله درباب ادراک بشری، لاک قانون را این‌طور تقسیم می‌کند: (۱) قانون الهی؛ (۲) قانون مدنی؛ (۳) قانون عقیده یا اشتها

۱. قانون الهی (The Divin Law)

قانون الهی، قانون خداوند است. اینکه اعمال مردمان گناه است یا تکلیف، از سوی این قانون مورد داوری قرار می‌گیرد که لاک می‌اندیشد «هیچکس تا آن حد پست و ددمنش نیست که آنها انکارکنند»^{۴۱} خداوند براساس مهربانی و خرد خویش، حق قانونگزاری دارد تا اعمال مردمان را بسوی برترین خیرها هدایت کند. او قدرت اعمال قانون الهی را براساس پاداش و مجازات دارد. افزون براین، لاک به ما می‌گوید که قانون الهی تنها معیار اخلاق است: «این تنها سنگ محک درستکاری اخلاقی است؛ و مردمان بواسطه مقایسه اعمالشان با این قانون، درخصوص قابل ملاحظه‌ترین اعمال خوب و بد خویش داوری می‌کنند: برحسب اینکه آیا [این اعمال] تکالیفند یا سیئات، آنان تمایل دارند از دستهای قادر مطلق، شادی و سرور یا نگوئبختی را تحصیل کنند»^{۴۲}.

۲. قانون مدنی (The Civil Law)

قانون مدنی توسط دولت وضع می‌شود. این قانون در مورد اعمال خلاف و درست مردمان دآوری می‌کند. قانون مدنی، زندگی، آزادی و اموال افرادی را که تحت پوشش آن قرار دارند، صیانت می‌کند. دولت حق دارد زندگی، آزادی یا اموال فردی را که علیه قانون حکومت مرتکب خلافی شده است، در دست خود بگیرد.^{۲۳}

۳. قانون عقیده یا اشتهار (The Law of Opinion or Reputation)

براساس این قانون، مردمان در اینکه اعمالشان صواب است یا گناه، دآوری می‌کنند. مقیاس آنچه مردمان صواب یا گناه می‌نامند، در ملل و جوامع متعدد و در میان قبایل و انجمن‌ها در جهان، عبارت است از «تأیید یا بی‌میلی، ستایش یا سرزنش».^{۲۴} این مقیاس، توسط رضایت ضمنی یا خاموشی پدید می‌آید. هرچند این قانون نمی‌تواند بیش از قانون مدنی علیه شهروندان به کار گرفته شود، با این همه به عنوان معیار صواب و گناه بواسطه تأیید یا بی‌میلی، که مردمان بین خود ایجاد می‌کنند، دارای موجودیت است.^{۲۵}

درک رابطه میان قانون و آزادی، ضروری و حیاتی است. از نظر لاک، «هدف قانون، موقوف کردن یا محدود ساختن آزادی نیست، بلکه صیانت و گسترش آن است: زیرا آزادی، رها بودن از محدودیت و خشونت دیگران است».^{۲۶} مسلماً بدون تابعیت از قانون، اعمال مردمان تحکمی و دلبخواهی خواهد بود. قابل توجه نیست که مردم هرآنچه می‌خواهند و می‌پسندند، انجام دهند. زیرا اینگونه آزادی که آزادی صحیح نیست بلکه هرج و مرج است، جامعه را در مخاطره قرار می‌دهد. در واقع، زندگی در وضعیت هرج و مرج، فرصتی جهت بهره‌وری از آزادی در اختیار مردمان قرار نمی‌دهد. زیرا کسی که از محدودیت و خشونت دیگری رهائی ندارد، آزاد نیست. تمتع از آزادی و برکات آن میسر نیست، مگر آنکه مردمان خود را به قانون جامعه سیاسی مقید سازند. قانون، خط فاصل هرج و مرج و آزادی است. قانون نیل به آزادی و بهره‌وری از آن را تضمین می‌کند. بدون قانون، آزادی حیات توأم با امنیت ندارد و همواره در خطر خواهد بود. برعکس، قانون، با تحمیل منع نسبت به خشونت و محدودیت از سوی دیگران، آزادی را گسترش می‌دهد. مفهوم آزادی لاک در این زمینه، از سوی ام. سلیگر، «تعریف تجربی از آزادی به مثابه عدم

محدودیت توسط دیگران» نامیده شده است.^{۴۷}

تعلق لاک نسبت به قانون را می‌توان در نوشته اولیه او دو رساله درباب حکومت که در سال ۱۶۶۱ به انجام رسید، ردیابی کرد. او ارتباط میان آزادی و قانون را به گونه‌ای می‌بیند که وقتی از قانون صیانت شود، آزادی قابل حصول خواهد بود. او می‌گوید: «تمام آزادی‌ای که می‌توانم برای کشورم یا خودم آرزو کنم، عبارت است از صیانت از آن قوانینی که حزم و مآل‌اندیشی نیاکانمان برقرار کرد و بازگشت فرخنده اعلیحضرت، آنرا دوباره تجدید نمود: پیکره قوانینی که آن چنان خوب تدوین شده که وقتی ملت او فقط تحت آن خشنود و راضی باشند، همواره مطمئن می‌شوند که مافوق همسایگانشان قرار گیرند.»^{۴۸} هرچند لاک در ارتباط با دو رساله درباب حکومت، به عنوان فردی که دل‌بسته اقتدارگرایی است شناخته شده، باین همه تعلق او به آزادی در همین نوشته نیز قابل معاینه است. آنگاه که او توجه خود را به اقتدار دولت معطوف می‌کند، آزادی را به مثابه برترین نمونه نادیده نمی‌گیرد. او می‌گوید: «افزون بر تسلیم شدن من در برابر اقتدار قانونی، عشق من به آزادی کمتر [از قانون] نیست که بدون آن انسان خود را ناخشنودتر از یک چارپا می‌داند.»^{۴۹}

برای لاک تعلق به آزادی یک شعار توخالی نیست. او به خوبی آگاه است که ستایش آزادی در کلام، برای دستیابی به آن کفایت نمی‌کند. در عوض، ایده آزادی بایستی در یک نظام فلسفه سیاسی، یعنی نظامی که با حیات و نیل به آزادی موافق و سازگار باشد، به نظر آید.

مبارزه طلبی لاک علیه قدرت مطلقه تحکمی و دل‌خواهی و علیه استبداد و نظام ظالم، به گونه‌ای اساسی، تعلق او را به آزادی نشان می‌دهد. به عقیده لاک، فردی که می‌کوشد فرد دیگری را تحت قدرت مطلقه خویش درآورد، بدینسان اعلام می‌کند که می‌خواهد حیات او را تحت تأثیر قرار دهد. زیرا فردی که دیگری را بدون رضایت وی در چنگال قدرت خویش می‌گیرد، آنگونه که اراده کند از او استفاده می‌کند. او ممکن است حق آزادی آن فرد را مورد تهاجم قرار دهد و هر وقت تصمیم بگیرد او را خرد کند و در نهایت او را به وضعیت بردگی بکشاند. از این رو، فردی که می‌کوشد انسانی را به بردگی درآورد، خود را در وضعیت جنگی با او قرار می‌دهد. همین‌طور، فردی که در جامعه سیاسی طرح دورکردن مردمان را از آزادی می‌ریزد، «باید به [عنوان فردی] نگرسته شود که دورکردن آنان از هر چیز دیگر را

طراحی می‌کند، و همینگونه به عنوان کسی که در وضع جنگی [بامردم] قرار دارد.^{۵۰} در مواجهه با چنین خطر بزرگی که زندگی و آزادی انسان را تهدید می‌کند، (تهدیدی که نخست آزادی و سپس زندگی او را دربرمی‌گیرد)، لاک رزم‌آرایی بنیادینی را مطرح می‌کند. این رزم‌آرایی بطور صریح و مستقیم از قانون اساسی طبیعی در باب صیانت و حفاظت، سرچشمه می‌گیرد. لاک معتقد است: «من هیچ دلیلی ندارم که فرض کنم آنکه آزادی را سلب می‌کند، آنگاه که مرا تحت سیطره خویش قرار می‌دهد، هرچیز دیگری را از من سلب نمی‌کند. و بنابراین، برای من مشروع است که به عنوان فردی که خود را در وضع جنگی با من قرار داده است، او را تهدید کنم؛ یعنی اگر می‌توانم او را به قتل برسانم.»^{۵۱}

با دقت در نظام فلسفه سیاسی لاک، درمی‌یابیم که قوه مقننه حق اعمال قدرت مطلقه تحکمی و دلبخواهی را بر شهروندان ندارد. این قوه موظف است در توزیع عدالت، مساعی خویش را به کار گیرد. در واقع، قدرت مطلقه دلبخواهی یا حکومت بدون قانون، با اهداف جامعه سیاسی ناسازگار است. زیرا مردمان حقوق طبیعی خویش را از دست می‌دهند و به حاکمیت دولت روی می‌آورند، تا اینکه زندگی، آزادی و دارائی آنان در امنیت و آسودگی قرار گیرد.^{۵۲}

شرایط انسان در جامعه سیاسی که توسط حکمرانی مستبد و مطلق‌المنان اداره می‌شود، در منظر لاک بسیار برتر از زندگی در وضع طبیعی است. زیرا در وضع طبیعی، انسان از آزادی قضاوت و تصمیم‌گیری برخوردار است و قدرت اعمال و اجرای تصمیمات خود را دارد. بالعکس در جامعه سیاسی استبدادی، فردی که دارائی، یعنی: زندگی، آزادی و اموالش توسط حکمران مستبد مورد تعرض قرار می‌گیرد، قاضی و داوری نمی‌یابد که به او پناه برد. در کلام لاک، او «از مرتبه نظام مشترک موجودات خردمند، منتزل می‌شود.»^{۵۳}

باری دولت و شهروندان در برابر قانون مساویند و تفاوتی میان آنها نیست. «در جامعه مدنی هیچکس از قوانین معاف نمی‌شود.»^{۵۴} خلاصه آن که، حیات آزادی بی‌تردید با قانون پیوند می‌خورد. هنگامیکه در جامعه سیاسی، قانون شکسته یا پایمال و یا منتزل می‌شود، باید زنگ خطر استبداد را به صدا درآورد. این معنی را لاک در چند واژه کوتاه ولی پرمغز و پرمحتوا بدینسان بیان می‌کند: «هرجا قانون تعطیل شود استبداد و ستمگری آغاز می‌گردد.»^{۵۵} (where ever law ends, tyranny begins) استبداد از نظر لاک عبارت است از:

«اعمال قدرت بیش از آنچه حق است.»^{۵۶} بداهت این موضوع روشن است که قدرت مطلقه تحکمی و دلبخواهی نه از سوی طبیعت به حاکم مستبد داده می‌شود و نه براساس قرارداد. زیرا از یکسو، طبیعت چنین امتیاز و تفاوتی میان مردمان برقرار نکرده است، و از سوی دیگر، چنانکه در فصل پیشین گفته شد، هیچکس چنین قدرت مطلقه دلبخواهی ندارد که به دیگری بسپارد.

قبلاً دانستیم که تأسیس جامعه سیاسی بر پایه قرارداد مردمان با یکدیگر و رضایت و اعتماد آنان نسبت به حاکمانی است که قدرت سیاسی را اعمال می‌کنند. اکنون اگر دولت از اهداف جامعه سیاسی را غافل شد و یا با آن به ضدیت برخاست، اگر به عرصه آزادی سیاسی شهروندان تجاوز نمود، چه باید کرد و راه علاج اصلاح «پیکره سیاسی» چیست؟ پاسخ لاک به این پرسش بسیار صریح و روشن است: «... هنوز مردم دارای قدرت عالی هستند. انتقال یا تغییر قوه مقننه، هنگامیکه آنان می‌بینند این قوه برخلاف اعتمادی که در آنان وجود دارد، عمل می‌کند. زیرا تمامی قدرتی که براساس اعتماد، برای نیل به هدف داده شده، از سوی آن هدف محدود گردیده است. هرگاه هدف آشکارا مورد غفلت قرار می‌گیرد یا به آن ضدیت شود، اعتماد باید به ضرورت ساقط گردد و قدرت به آنان که [قبلاً] آنرا واگذار کرده بودند، محول می‌شود. آنان ممکن است این قدرت را به جایگاه تازه‌ای بسپارند که می‌اندیشند برای صیانت و امنیت آنان بهترین جایگاه است.»^{۵۷}

عقلانیت انقلاب

هنگامیکه دولت با در دست گرفتن با نابودکردن دارائی شهروندان یا کشاندن آنان به بردگی تحت قدرت مطلقه تحکمی و دلبخواهی، می‌کوشد اعتماد شهروندان را نقض کند، همینطور در صورتیکه دولت، قدرت تحکمی خود بر زندگی، آزادی و اموال مردمان را به دیگری بسپارد، مردم آزادند که حق انقلاب را به کار برند؛ یعنی همه حقوق خود را برخلاف قانون به کار می‌گیرند و برای براندازی نظامی که بر پایه رضایت آنان بنا شده نقشه می‌کشند، نمی‌توانند اعتماد کنند. البته بهره‌برداری از حق انقلاب موجب ناپایداری یا ویرانی جامعه و یا تغییر مداوم دولت نمی‌شود. زیرا، چنانکه لاک اشاره می‌کند، «مردم به سادگی از اشکال و

قوالب کهن و قدیمی خارج نمی شوند.^{۵۸} به این سادگی نیست که عیوب و نواقص و فساد، موجب تغییرات [بنیادی] در حکومت شود، «حتی هنگامیکه همه دنیا بدانند که فرصتی برای این کار وجود دارد.»^{۵۹} تصور اینکه بهم ریختگی‌ها و بی‌ترتیبی‌های کوچک در جامعه، مستقیماً موجب انقلاب شود، مطلقاً بی‌معنی است. هرگاه حکومت در مقیاس وسیع دستخوش فساد شود، هرگاه حاکمان با پدید آوردن قدرت مطلقه دلبخواهی، قوانین را پایمال کنند و بکوشند حقوق مردمان را غضب نمایند یا اینکه جامعه را تحت فشار و تعدی قرار دهند، آنگاه راهی جز اینکه مردم به عمر چنین حکومتی پایان دهند و قدرت سیاسی آگاهی را پایه‌ریزی کنند، باقی نمی‌ماند. باین همه انقلاب از نظر لاک، همانطور که جان دان اشاره می‌کند، «به معنی انتقام جوئی نیست؛ اقدام برای اصلاح و بهبود و بازآفرینی نظم سیاسی نقض شده است.»^{۶۰}

نظریه انقلاب لاک برپایه‌ای عقلانی استوار است. قبلاً دانستیم که لاک انسان را به عنوان موجودی هوشمند که آزاد و عاقل آفریده شده، تفسیر می‌کند، موجودی که قادر به تصمیم‌گیری و داوری براساس رهنمود خرد است؛ عامل آزادی که طبق تصمیم عقلانی خویش، دارای قدرت انجام یا ترک برخی اعمال است. چنین عامل خردمندی با دیگر مردمان متحد می‌شود و «جامعه عقلانی»^{۶۱} را بنیاد می‌نهد که براساس رضایت مردمان و اعتماد آنان به حکومت استوار است. هنگامیکه این جامعه عقلانی درمی‌یابد، دولت به جای صیانت از دارائی مردم (زندگی، آزادی و اموال آنان)، می‌کوشد با کشاندن آنان به بردگی، جامعه سیاسی را فاسد و نابود کند، قانون را پایمال و اعتماد مردم را نقض کند، آنگاه مردم از حق انقلاب بهره‌گیری می‌کنند. بخاطر بیاورید که مردمان بواسطه ناهمواریها و ناراحتی‌های وضعیت طبیعی تصمیم گرفتند در جامعه سیاسی متشکل شوند. آنان این تصمیم را برحسب رهنمود خرد و ارزیابی عقلانی اتخاذ کردند. آنان نخواستند در وضعیت نامعینی باقی بمانند. آنان مصمم بودند به امنیت نائل شوند و از آزادی صیانت شده، بهره‌برداری کنند.

انقلاب، در واقع اقدامی عقلانی است که بمنظور پدید آوردن دگرگونی‌های بنیادین در جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و فرهنگی جامعه توسط مردم بوقوع می‌پیوندد. انقلاب هدف نیست بلکه وسیله‌ای است برای بازسازی قدرت سیاسی که

براساس قانون قرارداد. در واقع انقلاب آخرین راه علاج است، آنگاه که تمامی تلاش‌ها برای معالجه «بیکره سیاسی»^{۶۲} ناکام می‌ماند. انقلاب همانند عمل جراحی برکالبد قدرت سیاسی است، هنگامیکه بیماری آشکارا چنین عملی را ایجاب می‌کند. از اینرو، انقلاب، چنانکه مائو تصویر می‌کند: «مثل دعوت کردن مردم به شام یا نوشتن مقاله یا نقاشی یک تصویر یا گل دوزی از سر هوس و تفتن نیست ... انقلاب نمی‌تواند لطیف و محبوب، آرام، ملایم، نرم، مهربان، مؤدب، مهارشده و بزرگووار باشد.»^{۶۳} انقلاب، انفجاری علیه فشار تعدی، بی‌قانونی و ستمگری است. انقلاب آنگاه رخ می‌دهد که اکثریت مردم از بیشترین فشارها رنج می‌برند. اگر مردم انحراف قدرت سیاسی را از قانون نادیده بگیرند و در برابر عدم التزام اهل حکومت و سیاست به قانون، بی‌اعتنا باشند یا وضعیت بردگی را پذیرا شوند، سزاوار آن نیستند که نام موجودات عقلانی بر آنان نهاده شود. برعکس، در چنین موقعیتی، رهنمود خرد، دعوت به مقاومت در برابر کسانی است که اعتماد آنان را نقض کرده و خود را در وضعیت جنگی با مردم قرار داده‌اند.

تصمیم مردم در برپائی انقلاب، ناگهانی و برپایه احساسات نیست. آنان، برعکس، همراه با تفکر و مآل‌اندیشی به تصمیم‌گیری می‌پردازند. این معنی را جیمز تالی «طبیعت محافظه‌کارانه انگیزش انقلابی»^{۶۴} نامیده است. در فراروند انقلاب، مردم دلیری و فداکاری خویش را، با بخطر افکندن جان و مال در صحنه‌های نبرد و حتی با درآغوش کشیدن شهادت نشان می‌دهند. لیکن تمام این‌ها از احساسات صرف سرچشمه نمی‌گیرد بلکه از تصمیم عقلانی برمی‌خیزد. زیرا پدیده انقلاب برپایه این فرضیه استوار است که قدرت سیاسی از قانون منحرف شده و مهم‌تر اینکه می‌کوشد درست علیه هدفی که برای آن تأسیس شده، قانون را درهم بشکند و نابود کند.

انقلاب، شورش نیست؛ علیه شورش است. زیرا، چنانکه لاک می‌گوید: «آنگاه که مردمان با گام نهادن در جامعه مدنی، زور را وانهادند و برای صیانت از دارائی، صلح و اتحاد در میان خودشان، قانون را متداول و مرسوم می‌کنند، آنان که باردیگر علیه قوانین، زور به کار می‌برند، [با این کار] دست به شورش می‌زنند، یعنی وضعیت جنگی را تجدید می‌کنند و کاملاً شورش‌گراند.»^{۶۵} بی‌تردید، هرگونه ناهمواری و نایمینی که از فراروند انقلاب ناشی می‌شود، در واقع از خاطیان و قانون‌شکنان سرچشمه می‌گیرد نه از مدافعان. لاک می‌گوید:

«اگر در اینگونه موارد هرگونه فتنه و آشوب پدید آید، آنکه از حق خود دفاع می‌کند نبایستی متهم شود، بلکه کسی باید متهم شناخته شود که همسایگان را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهد.»^{۶۶}

انقلاب پیام خرد است. انقلاب از تصمیم مردمی پدید می‌آید که دارای قدرت درک و داوری عقلانی هستند. مردم آزاد و عاقل آفریده شده‌اند. براین اساس، مردم بابرپائی انقلاب به عنوان آخرین راه علاج، آزادی گمشده خویش را جستجو می‌کنند. انقلاب، در واقع، گشودن زنجیرها از پیکر آزادی است تا اینکه جامعه‌ای عادل و قانونی ساخته شود. انقلاب، عملی بی‌هدف و دلخواهی نیست. انقلاب از خرد و دانش سرچشمه می‌گیرد. لاک از منشاء انقلاب که از موجودات عقلانی ناشی می‌شود، باخبر و آگاه است. او سؤال می‌کند: «آیا در صورتیکه مردم دارای حس باشندگان عقلانی باشند و بتوانند غیر از آنچه می‌یابند و احساس می‌کنند به مسائل فکر نکنند، درخور سرزنشند؟ و آیا بیشتر تقصیر با کسانی نیست که امور را در وضعیتی قرار می‌دهند که نمی‌خواهند آنگونه که هستند به آنها بیندیشند؟»

بعضی از اساتید فلسفه سیاسی مانند جیمز تالی می‌گویند نظریه انقلاب لاک را برحسب وقایع تاریخی تبیین کنند. تالی معتقد است: «... معیارها بطور منصفانه و نزدیک، به حکومت انگلیس مرتبط شده است و نشان می‌دهد که دستگاه اجرایی چارلز دوم حکومت را منحل کرده و بنابراین انقلاب موجه است. البته، هدف او مشروعیت بخشیدن به انقلاب ویگ (whig) [حزب آزادیخواه انگلیس در قرن هفدهم میلادی] است...»^{۶۸} برخلاف نظر تالی، دیدگاه صاحب این قلم آن است که نظریه انقلاب لاک در تفسیر او از طبیعت انسان به مثابه موجودی عقلانی که قادر به ادراک هوشمندانه و داوری خردمندانه است، قابل درک می‌باشد. مردمانی که در تأسیس حکومت براساس رضایت به حد کافی توانائی دارند، همینگونه قادرند تحت شرایط خاص آنرا منحل کنند و حکومت جدیدی پدید آورند.

باری، اگر انقلاب یک پدیده عقلانی است، آنکه با ایده انقلاب مخالف است با خرد و خردمندی سرستیز دارد. انسانی که مشاهده می‌کند دولت قانون را زیر پا می‌گذارد و تعدی و ظلم را به جای آزادی و استثمار و بهره‌کشی را به جای عدالت می‌نهد و قدرت مطلقه دلخواهی را به جای امنیت و صیانت به مردم اعمال می‌کند، مخالف رهنمود خرد

است، مگر اینکه در انقلاب به اکثریت پیوندد. همینگونه اگر انقلاب موجب رونق آزادی است، آنکه مخالف انقلاب است، مخالف آزادی است. زیرا انقلاب به عنوان وسیله، در پی شکستن زنجیرهای استبداد است تا مردم به آزادی نائل و از آن بهره‌مند شوند.

آزادی و تساهل

پیش از ورود در مبحث آزادی وجدان، سنجش یک مشکل روش‌شناسانه (Methodological) دریاب آزادی و تساهل، ضروری بنظر می‌رسد. مسأله این است که در برخی گفتارها و نوشتارها، بین مفاهیم «آزادی» و «تساهل» بویژه در رابطه با آثار لاک در این باب، خلط شده است. دلیل اصلی این خلط و آشفتگی آن است که مرز بین مفاهیم آزادی و تساهل روشن نیست. واژگان آزادی و تساهل از سوی بعضی نویسندگان بصورت مترادف به کارگرفته می‌شود. در مثل پرفسور ریموند پولین در مقاله‌ای راجع به لاک می‌نویسد: «تساهل، نام آزادی در جوامع مذهبی است و معیار اصلی کلیسای حقیقی».^{۶۹} برعکس، من فکر می‌کنم آزادی و تساهل دو مفهوم متفاوت و متمایز از یکدیگرند. دلایل راقم این سطور بطور فشرده از این قرار است:

اول. از آزادی، «رهايي» یا «تخلیص» فهمیده می‌شود، درحالیکه تسامح به معنی «خودداری» است. در مثل می‌گوئیم فردی از زندان رها شد. در اینجا منظور آن است که این فرد از زندان آزاد شد. برعکس، وقتی می‌گوئیم الف نسبت به ب دارای تساهل و بردباری است، می‌خواهیم بگوئیم که الف از دخالت در عقاید و اعمال ب خودداری می‌کند.

دوم. آزادی بر تساهل مقدم است. به بیان دیگر، تساهل برپایه آزادی قرار دارد. سخن گفتن و ایراد خطابه‌ای غرّا دریاب تساهل، بدون بهره‌وری از آزادی، کاری عبث و بیهوده است. در یک جامعه، مردم باید نخست از آزادی بهره‌مند شوند، سپس بیاموزند که یکدیگر را تحمل کنند؛ یعنی در حوزه‌ای که برای هر فرد در بهره‌گیری از آزادی تعیین شده، دخالت نکنند. به نظر لاک، دولت و سازمان‌های مذهبی نباید در امور یکدیگر مداخله کنند. این فرضیه، آشکارا بر پیش فرضی استوار است که بموجب آن مردم آزادند برای عبادت خداوند به سازمان‌های مذهبی به پیوندند.

سوم. آزادی یک حق است؛ درحالیکه تساهل موضوعی است مربوط به علم اخلاق.^{۷۰} من حق دارم از آزادی خود شاد شوم. براساس این حق، چنانکه لاک می‌گوید، من آزادم طبق تصمیم خود اعمالی را انجام دهم یا از انجام آنها خودداری کنم؛ فکرکنم یا نکنم. تساهل، از سوی دیگر متعلق به دانش اخلاق است. وظیفه یا باید (اخلاقی)، مرا تحت التزام اخلاقی قرار می‌دهد. من به عنوان عضو جامعه، وظیفه دارم عقایدی را که با نظرات من مخالف است تحمل کنم. در مثل در مواجهه با نظریات مذهبی که با عقاید من متفاوت است، نباید در امور دارندگان آن نظرات دخالت کنم. مادام که من به عنوان عضو جامعه از دخالت در عقاید و اعمال دیگر شهروندان خودداری ورزیدم، به التزام اخلاقی خود عمل کرده‌ام؛ یعنی رفتارم با آنان براساس تساهل بوده است. از اینرو، آنان امکان و فرصت می‌یابند که از آزادی بهره‌مند شوند.

چهارم. هرچند آزادی بر تساهل مقدم است، تساهل با حمایت از آزادی و پدید آوردن صیانت و امنیت برای آن، آزادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، تساهل می‌تواند آزادی را تضمین کند و در پیدایش فضائی که مردم فرصت بهره‌وری از آزادی را بدست آورند، مساعدت نماید. واضح است که در جامعه‌ای تساهل‌گرا، مردم می‌توانند فرصت استفاده از آزادی را در مقیاسی وسیع فراهم سازند، بدینسان که عقاید مختلف را تحمل کنند و در کارهای یکدیگر دخالت نمایند. تساهل، امکان تصادم میان مردم را - آنگاه که هر فرد در صدد بهره‌مندی از آزادی خویش است - کاهش می‌دهد: در مثل در خواندن، لباس پوشیدن، سفرکردن، ساختمان سازی، رأی دادن و مانند اینها؛ البته تا آن حد که این کارها از سوی قانون در جامعه مجاز دانسته شده است.

راقم این سطور مایل است تأکید کند که جامعه تساهل‌گرا که در آن مردم در عرصه آزادی یکدیگر مداخله نمی‌کنند، جامعه‌ای باثبات است. زیرا هنگامیکه در جامعه هر فرد از آزادی قانونی خویش استفاده می‌کند و مادام که دیگران در عرصه شخصی وی دخالت نکرده‌اند، به آنان احترام می‌گذارد، این شرایط به جامعه کمک می‌کند که در صلح و ثبات بسربرد. بنابراین، تساهل حامی و پشتیبان نیرومند آزادی است.

با ملاحظه آنچه مورد بحث قرار گرفت، درمی‌یابیم که آزادی و تساهل دو مقوله متفاوت و متمایز هستند. اکنون به آزادی وجدان می‌پردازیم و بار دیگر به سراغ لاک می‌رویم.

آزادی وجدان

دریافتیم که در نظر لاک هدف جامعه سیاسی صیانت از دارائی مردم است یعنی زندگی، آزادی و اموال آنان. نتیجه می‌گیریم که چون آزادی وجدان یکی از انواع آزادی‌های انسان است، بایستی به عنوان یکی از اهداف جامعه سیاسی محسوب و از آن صیانت شود. آزادی وجدان به اعتقاد مذهبی و ایمان فرد مربوط می‌شود. به بیان دیگر، آزادی وجدان علی‌الاصول بر جامعه سیاسی مقدم است. مسلماً، اعتقاد به خداوند و مذهب بدون اینکه در جامعه سیاسی باشیم یا نباشیم، قابل حصول است. در رابطه با آزادی سیاسی، مردم به عنوان عضو جامعه سیاسی دارای التزام سیاسی نسبت به دولت خود هستند. برعکس، التزام مردم در خصوص آزادی وجدان، به خداوند بازمی‌گردد. مردمان به عنوان مخلوق و مملوک خداوند، در برابر او به مثابه آفریدگارشان مسئول هستند. برپایه این نظر، رئیس حکومت که لاک او را «دادرس» (magistrate) می‌خواند، بایستی در حفاظت از زندگی، آزادی و اموال مردم، مساعی خویش را به کارگیرد. مراقبت از ایمان و رستگاری روان‌ها و ارواح بطور کامل به خود مردم سپرده شده است؛ بنابراین دولت حق ندارد آزادی مذهبی را مورد تعرض قرار دهد. نه خداوند چنین حقی به دولت داده است و نه دولت این حق را از مردم دریافت کرده است که در آزادی وجدان آنان دخالت نماید. در واقع، برای انسان امکان پذیر نیست که رستگاری روان و روح خویش را به دیگری به عنوان نماینده خود واگذار کند. لاک در گفتاری دریاب تساهل و مدارا (۱۶۸۶) می‌نویسد: «هیچکس نمی‌تواند مراقبت از رستگاری خویش را تا آن درجه ترک کند که کورکورانه به انتخاب دیگری، شهیار یا شهروند بسپارد تا اینکه برای او تجویز کند چه اعتقاد یا عبادتی را پذیرا شود.»^{۷۱} افزون بر این، قدرت حکومت به «نیروی بیرونی»^{۷۲} (outward force) محدود می‌شود، لیکن مذهب حقیقی به آنچه لاک آنرا «اطمینان درونی ذهن»^{۷۳} (Inward persuasion of mind) می‌نامد، متعلق است که بدون آن خداوند اعمال بندگان را نمی‌پذیرد. براین اساس، تمامی قدرتی که دولت به عنوان نماینده اصلی حکومت مدنی دارا است، به «منافع مدنی» مردم مربوط می‌شود که محدود است به حفاظت از امور این جهان. لاک «منافع مدنی» را اینگونه تعریف می‌کند: «حیات، آزادی، سلامتی و راحتی بدن و هم چنین تملک اشیاء خارجی مانند

پول، سرزمین، خانه و وسائل زندگی و مانند اینها.^{۷۲} بر دولت مدنی فرض است که در صیانت از منافع مدنی نهایت تلاش و کوشش را به عمل آورد. آنچه مربوط به امور دینی و جهان بازیسین است، بنظر لاک ارتباطی با دولت ندارد.

از آنجا که مردم می‌توانند به آزادی عقیده نائل شوند و دولت حق دخالت در آنچه مردم برای رستگاری روان‌ها و ارواح خویش انجام می‌دهند ندارد، سازمانهای مذهبی آزاد و مستقل هستند. زیرا سازمانهای مذهبی مانند کلیسا از سوی مردمی بنیاد نهاده می‌شود که معتقد به خداوند هستند و می‌خواهند از آزادی با برپائی مراسم عبادی بهره‌مند شوند. کلیسا به مثابه سازمانی داوطلبانه، به اعتقاد لاک مطلقاً آزاد است.^{۷۵} از این معنی استنتاج می‌شود که کلیسا حق دارد قوانین خود را تدوین کند. لاک به ما می‌گوید که هدف سازمان مذهبی بطور اخص عبارت است از عبادت خداوند و به طور اعم نیل به حیات ابدی.

در مقاله‌ای در باب تساهل (۱۶۶۷)، لاک صریحاً از آزادی وجدان در پهنه سازمانهای مذهبی دفاع می‌کند. او به دفاع از آزادی وجدان در حوزه‌ای می‌پردازد که توسط ایمان فرد محدود می‌شود. لاک می‌نویسد: «در تأملات و عبادات مذهبی، هرکس دارای آزادی کامل و غیر قابل نظارت است که آزادانه، بدون هیچگونه تقصیر یا گناهی، به این امور بدون [کسب] فرمان دولت یا برخلاف آن، بپردازد، همواره تا آنجا که تمام این کارها صادقانه و ناخودآگاه نسبت به خداوند و برحسب نهایت معرفت و ترغیب فرد انجام شود.»^{۷۶} آنچه در ارزیابی لاک قابل ملاحظه است، فقط وجدان پاک و خالص است. بنابراین، هرگاه وجدان یا آنچه لاک «جاه‌طلبی، غرور، انتقام و نزاع»^{۷۷} می‌خواند آمیخته شود، نسبتی با وجدان نخواهد داشت. این وجدان به «گناه» آلوده است و فردی که وجدان خود را بدینسان به انحراف آلوده، مسلماً در برابر خداوند مسئول است. در واقع، آنچه باید انجام شود پالایش روح و روان است نه آلودن آن به معاصی. در گفتاری در باب تساهل و مدارا، لاک بار دیگر آنچه را از آزادی عقیده مراد می‌کند، روشن می‌سازد. او نخست اشاره می‌کند که دولت حق تحمیل برپائی شعائر و مراسم یا ممنوع ساختن آنها را ندارد؛ زیرا باین کار، دولت در کار سازمانهای مذهبی دخالت و آنها را خراب می‌کند. لیکن اگر جماعتی دارای عقیده‌ای باشد که به نام آزادی مذهبی «کودکان را قربانی کند، یا ... بطور شهوت‌انگیز خود را به ناپاکی بی‌بند و باری در امور جنسی بی‌الاید یا دیگر شرارت‌های شنیع انجام دهد»^{۷۸}، دولت حق دارد جلوی آنرا

بگیرد و این جماعت را تنبیه کند. زیرا هر چند آنان این اعمال را در مجلس مذهبی مرتکب می‌شوند، باین همه به نظر لاک «این امور نه در سیر معمولی زندگی قانونی هستند و نه در مکان خصوصی و بنابراین در مراسم عبادت خداوند و در هر گردهم‌آیی مذهبی دیگری قانونیت ندارند.»^{۷۹} از این بیان استفاده می‌شود که به اعتقاد لاک جایی برای توجیه فعالیت‌های نامحدود جنسی میان مردم وجود ندارد. بی‌قیدی در امور جنسی، یعنی برقراری روابط جنسی تنوع‌آمیز با تعداد زیادی از مردم، ممنوع است. همین‌طور، طبق عقیده لاک که از قانون الهی و احکام مذهبی ناشی می‌شود، مردم در ارتکاب زنا، محصنه، زنا، فاحشگی، زنا با محارم و دیگر انواع هرزگی و فساد آزاد نیستند. زیرا تمامی این اعمال گناه است و به این دلیل حتی در «اماکن خصوصی» مجاز نمی‌باشد. بخاطر آوردن که نظریه لاک در باب آزادی، بی‌حد و مرز نیست و در حدود قانون طبیعی که قانون خداوند است، تحدید شده است.

در مسأله اول در باب حکومت، لاک با تأکید بر اهمیت قانون، به جنبه‌ای از آزادی وجدان می‌پردازد که بنظر می‌رسد شایسته‌امعان نظر است. لاک در این رساله، آزادی از «بردگی محض» را مطرح می‌کند و می‌نویسد: «در واقع او (مسیح) آمد که قانون بزرگ آزادی را در میان مؤمنان ترویج کند و مردمان را از بردگی معصیت و شیطان و تابعیت قانون تشریفاتی آزاد سازد؛ لیکن او خود تحت پوشش قانون بسربرد، در ظل قانون زیست و آنرا به اجرا درآورد.»^{۸۱} لاک در اینجا می‌خواهد بگوید، آنان که با شکستن قوانین الهی مرتکب معاصی می‌شوند، می‌بندارند از آزادی لذت می‌برند، درحالی‌که به واقع به وضعیت بردگی گام می‌نهند. آنکه خود را به وادی فساد و آلودگی می‌کشاند آزاد نیست. برعکس، معصیت و شهوت‌پرستی موانع آزادی هستند و انسان را از وصول به آن آزادی که مطابق با اراده خداوند است باز می‌دارند. انسانی آزاد است که در آزاد ساختن آنان که در وضعیت بردگی معاصی گرفتار آمده‌اند، تلاش کند؛ یعنی انسانی که به قول لاک می‌کوشد مردم را از اسارت شیطان بخرد و آزاد سازد.

به نظر لاک، در ارتباط با آزادی وجدان دو رکن مذهبی وجود دارد: نخست، عقاید نظری و باطنی، دوم کارهای مباح. در عقاید نظری، مردم دارای «آزادی نامحدود»^{۸۲} هستند. این عقاید همانند اعتقاد به تثلیث، برزخ، تبدیل جسمی به جسم دیگر

(transubstantiation) (اعتقاد به اینکه نان و شراب مصرفی در آئین عشای ربانی مسیحیان، هنگام ورود به بدن شخص، تبدیل به جسم و خون عیسی می شود.)، سلطنت مسیح بر زمین^{۸۳} و مانند اینها است. عقاید نظری و باطنی به باورداشت قلبی مردم بستگی دارد و از اینرو نمی تواند به مردمان و کلیساها تحمیل شود. افزون بر این، عقاید مورد بحث رابطه ای با حقوق مدنی مردم ندارد.^{۸۴} کارهای مباح که لاک آنها را «عقاید عملی»^{۸۵} (در برابر «عقاید نظری») می خواند، اموری است که نه خوب است، نه بد؛ مثل وقتی که پدر فکرمی کند مناسب است به کردکانش غذا می دهد یا تصمیم می گیرد کار بکند یا به استراحت پردازد، و امثال اینها. کارهای مباح، گاه به مثابه بخش های ضروری عبادت مذهبی به کار می رود. مانند قربانی کردن گاو یا گوسفند. صرف نظراز به کاربردن کارهای مباح در زندگی معمولی یا مراسم مذهبی، تا آنجا که انجام این کارها سبب هرج و مرج و نافرمانی نشود، مجاز شمرده می شود. زیرا، چنانکه آبرامز مدعی است: «مجاز شمردن آزادی فرد در انجام کلیه کارهای مباح، به معنی گشودن در بسوی هرج و مرج و نافرمانی است.»^{۸۶} براین اساس، در مثل قربانی کردن برخی چارپایان در مراسم مذهبی، ممکن است تحت برخی شرایط ممنوع شود. این امر نه به عنوان «موضوعی سیاسی» واقع می شود، موقعی که مثلاً بواسطه حادثه ای غیر مترقبه تعداد گاوها یا گوسفندان به شدت کاهش یافته است. از این رو، دولت، «قربانی کردن» را ممنوع نمی کند؛ بلکه از «کشتن» این گونه حیوانات جلوگیری می کند.^{۸۷}

پی نوشتها:

1. Locke, *An Essay concerning Human Understanding*, an abridgment Selected and edited by John W. Yolton, London: Dent, 1985. pp. II, XXI, 5.
2. Ibid, pp. II, XXI, 8.
3. Ibid.
4. Ibid.
5. Ibid, pp. II, XXI, 9.
6. Ibid, pp. II, XXI, 13.
7. Ibid, pp. II, XXI, 14.
8. Ibid, pp. II, XXI, 15.
9. Ibid.
10. Ibid, pp. II, XXI, 16.
11. Ibid, pp. II, XXI, 19.
12. Ibid, pp. II, XXI, 24.
13. Ibid, pp. II, XXI, 27.
14. Ibid, pp. II, XXI, 30.
15. Ibid, pp. II, XXI, 31.
16. Ibid.
17. Ibid, pp. II, XXI, 34.
18. Polin, Raymond. "John Locke's Conception of Freedom" in Jhon W. Yolton (ed.) *Jhon Locke: Problems and Perspectives, a collection of new essays*, Cambridge: University Press, 1969. p. 13.
19. Locke, *An Essay concerning Human Understanding*, ed. A.C. Fraser. New York: Dover, 1959. pp. II, XXI, 69.
20. Locke, *Second Treatises of Government*, ed. C.B. Macpherson. Indiana: Hackett, 1980. p. 60.

21. Ibid.
22. Ibid.
23. Ibid, p. 63
24. Ibid.
25. Polin, Raymond. "John Locke's Conception of Freedom" in Jhon W. Yolton (ed.) *Jhon Locke: Problems and Perspectives, a collection of new essays*, Cambridge: University Press, 1969. p. 13.
26. Locke, *Second Treatises of Government*, ed. C.B. Macpherson. Indiana: Hackett, 1980. p. 60.
27. Ibid, p. 16.
28. Ibid, p. 7.
29. Ibid, p. 54.
30. Ibid.
31. Ibid.
32. Ibid, p. 6.
33. Ibid.
34. Ibid.
35. Ibid, p. 123.
36. Ibid, p. 89.
37. Locke, *A letter Concerning Toleration*, ed. p. Romanell. New York: Bobbs Merrill, 1955. p. 17.
38. Locke, *Second Treatises of Government*, ed. C.B. Macpherson. Indiana: Hackett, 1980. p. 60.
39. Ibid, p. 22.
40. Ibid.
41. Locke, *An Essay concerning Human Understanding*, an obridgment Selected and edited by John W. Yolton, London: Dent, 1985. pp. II, XXI, 5.



42. Ibid, pp. II, XXVIII, 8.
43. Ibid, pp. II, XXVIII, 9.
44. Ibid.
45. Ibid, pp. II, XXVIII, 10.
46. Locke, *Second Treatises of Government*, ed. C.B. Macpherson. Indiana: Hackett, 1980. p. 60.
47. Seliger, M. *The Liberal Politics of Jhon Locke*, London: Allen and Unwin, 1968. p. 167.
48. Locke, *Two Tracts on Government*, ed. P. Abrams. Cambridge: Cambridge University Press, 1967. p. 121.
49. Ibid, p. 120
50. Locke, *Second Treatises of Government*, ed. C.B. Macpherson. Indiana: Hackett, 1980. p. 60.
51. Ibid, p. 18.
52. Ibid, pp. 136-37.
53. Ibid, p. 91.
54. Ibid, p. 94
55. Ibid, p. 202.
56. Ibid, p. 199.
57. Ibid, p. 149.
58. Ibid, p. 223.
59. Ibid.
60. Dunn, *John Locke Post Masters*, Oxford: University Press, 1986. p. 55.
61. Wood, Neal. *Jhon Locke and Agrarian Capitalism*, California: University of California Press, 1984. p. 109.
62. Locke, *Second Treatises of Government*, ed. C.B. Macpherson. Indiana: Hackett, 1980. p. 60.



63. Snow, Edgar. *Red China Today, The Other Side of the River*, London: Penguin, 1970. p. 170.
64. Tully, James. "Locke on Liberty" in Zbigniew Pelezynski and Jhon Groy (eds), *Conceptions of Liberty*, London: Athlane, 1984. p. 77.
65. Locke, *Second Treatises of Government*, ed. C.B. Macpherson. Indiana: Hackett, 1980. p. 60.
66. Ibid, p. 228.
67. Ibid, p. 230.
68. Tully, James. "Locke on Liberty" in Zbigniew Pelezynski and Jhon Groy (eds), *Conceptions of Liberty*, London: Athlane, 1984. p. 77.
69. Polin, Raymond. "John Locke's Conception of Freedom" in Jhon W. Yolton (ed.) *Jhon Locke: Problems and Perspectives, a collection of new essays*, Cambridge: University Press, 1969. p. 13.
70. Toleration as a moral concept has been suggested in a scholarly article by Peter. p. Nicholson. See "Toleration as a moral ideal" in Jhon Horton and Susan Mendus (eds.), *Aspects of Toleration*.
71. Locke, *A letter Concerning Toleration*, ed. p. Romanell. New York: Bobbs Merrill, 1955. p. 17.
72. Ibid.
73. Ibid.
74. Ibid.
75. Ibid, pp. 20, 21.
76. Locke, "An Essay Concerning Toleration", in Carlo A. Viano (ed.) in *Scritti Editi E Inediti Sulla Tolleranza*, Torino: Taylor Torino, 1961. p. 85.
77. Ibid.
78. Locke, *A letter Concerning Toleration*, ed. p. Romanell. New York: Bobbs Merrill, 1955. p. 17.

79. Ibid.
80. Locke, *Two Tracts on Government*, ed. P. Abrams. Cambridge: Cambridge University Press, 1967. p. 121.
81. Ibid.
82. Locke, "An Essay Concerning Toleration", in Carlo A. Viano (ed.) in *Scritti Editi E Inediti Sulla Tolleranza*, Torino: Taylor Torino, 1961. p. 85.
83. Ibid.
84. Locke, *A letter Concerning Toleration*, ed. p. Romanell. New York: Bobbs Merrill, 1955. p. 17.
85. Locke, "An Essay Concerning Toleration", in Carlo A. Viano (ed.) in *Scritti Editi E Inediti Sulla Tolleranza*, Torino: Taylor Torino, 1961. p. 85.
86. Abrams, Philip, *Introduction in Two Tracts on Government*, ed. p. Abrams, Cambridge: Cambridge University Press, 1967. p. 20
87. Locke, *A letter Concerning Toleration*, ed. p. Romanell. New York: Bobbs Merrill, 1955. p. 17.



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علوم انسانی